

بررسی دیدگاه امام صادق در خصوص قیام‌های علویان در عصر خود

رحیم سیاح، علی کاظمی‌نسب

استادیار دانشگاه صنعت نفت، دانشگاه نفت اهواز

دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه امیرالمؤمنین، اهواز

مجله علمی تخصصی علوم اسلامی، فقه، فلسفه و الهیات (سال دوم)

شماره ۲۳ / جلد ۱ آریهشت ۱۳۹۶ / ص ۱-۱۵

چکیده: در آخرین سال‌های خلافت امویان و نیمه‌ی نخست حکومت عباسیان، قیام‌های متعددی از سوی علویان و شیعیان در مناطق مختلفی از سرزمین‌های اسلامی، به ویژه عراق و حجاز به وقوع پیوست. بیش‌تر مورخان، عامل اصلی این حرکت‌ها را در رفتار و عملکرد نادرست و ستم‌هایی می‌دانند که از سال‌ها قبل، از سوی حکام مذکور در حق آن اقلیت اعمال گردید. در همین راستا، می‌توان به قیام‌های زید بن علی در سال ۱۲۲ هـ. ق. و یحیی بن زیاد در سال ۱۲۵ هـ. ق.، همچنین قیام فرزندان عبدالله بن حسن یعنی محمد و ابراهیم به سال ۱۴۵ هـ. ق. اشاره کرد. این مقاله با هدف تشریح رویکرد مثبت و مواضع تأییدی امام صادق (ع) در ارتباط با قیام‌های مذکور، در دوران امامت آن بزرگوار می‌باشد. رویکردی که زمینه‌ها و شاخصه‌های متعدد سیاسی، مذهبی و فرهنگی در آن تأثیر فراوانی داشت. روش نگارش مقاله، تاریخی-تحلیلی و با استناد به مهم‌ترین منابع و مأخذ تاریخی و روایی و همچنین، تحقیقات اخیر، انجام پذیرفته است. از یافته‌های این مقاله و شواهد تاریخی آن، چنین بر می‌آید که موضع امام صادق (ع)، تأیید حرکت‌های ظلم‌ستیزانه و اصلاحی مذکور، تأکید بر حق امامت و رهبری الهی-سیاسی خویش، زمان‌شناسی عمیق، رعایت اصل محوری تقیه و توجه و اهتمام به همه‌ی شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی اسلامی آن روز، در موضع‌گیری‌های ایشان بود.

واژگان کلیدی: علویان، امام صادق (ع)، نفس زکیه، عباسیان، حسنین، امویه، تقیه.

مقدمه

تلاش خستگی‌ناپذیر امامان و اصحاب گرانقدر ایشان در راه حفظ، گسترش و تعمق معارف اسلامی بر هیچ منصفی پوشیده نیست و تمامی فعالیت‌های ایشان با تمامی تنوع و تعدد خود بر اساس راهبردشان قابل تبیین و تحلیل است. روزی با اعتراض به انتخاب خلیفه که بر خلاف نص نبوی صورت گرفته بود و روز دیگر با تدوین و جمع‌آوری قرآن و عرضه آن به جامعه مسلمین، روزی با برپایی نظام عدالت گستر علوی و روزی دیگر با صلح مجتبیوی و قیام عاشورایی و گاه با صحیفه سجادی و مجالس پر نشاط علمی باقری و صادقی و استمرار آن در دوره کاظمی، رضوی و قیام‌های علویان یکی پس از دیگری. اینان تحقق راهبرد اصلی خود را پیگیر بودند و این سیره مستمر امامان شیعه و رهروان راستین ایشان بوده و خواهد بود. بررسی قیام‌های شیعی خاصاً علویان باعث

تحول عظیمی در تاریخ اسلام شده‌اند. همه این قیام‌ها پس از واقعه کربلا به وقوع پیوستند. پس قیام مقدس امام حسین (ع) را می‌توان ریشه و اساس همه‌ی قیام‌های حق طلبانه شیعی در مقابل حکومت‌های غاصب اموی و عباسی دانست. بعد از پیش‌تاز این قیام‌ها زید و فرزندش یحیی سپس اولاد امام حسین (ع) چون محمد، ابراهیم، شهیدفخ و... بودند که ایثارفرآوانی به خرج داده‌اند. اما متأسفانه ثمرات آنها را عباسیان برده‌اند. از این رو بررسی علل عدم موفقیت این قیام‌ها و شناخت دقیق آنها برای شیعیان یک ضرورت حیاتی است. در این مقاله به قیام‌های مهم علویان در عصر امام صادق (ع) می‌پردازیم سپس نظر مبارک امام (ع) را در خصوص تأیید یا عدم تأیید قیام‌ها بررسی می‌کنیم.

الف) قیام زید بن علی

رهبر قیام زید فرزند علی بن الحسین (ع) با کنیه ابو الحسن، یکی از چهره‌های معروف علوی، در سال ۷۵ یا به روایتی ۷۹ هـ ق. در مدینه به دنیا آمد و در مکتب پدرش امام سجاد و برادرش امام باقر (ع) کسب فیض کرد. او از حیث علم، زهد، تقوی و شجاعت از بزرگان اهل بیت (ع) به شمار می‌آمد. مورخان و نویسندگان او را در ردیف سخنوران بزرگ بنی هاشم می‌شمارند (جعفریان، ۱۳۸۹، ص ۷۱۰). زید، پسر امام باقر (ع) از دیگر برادران خود بهتر و از همگی آنها افضل تر، فقیه، سخی و شجاع بود و همچنین گفته می‌شود یکی از دلایل و انگیزه‌های قیام وی گرفتن انتقام خون امام حسین (ع) بود (شجاع شفیعی، ۱۳۷۷، ص ۸۹). زید را در آن روزگار، شیخ علویان می‌شناختند و هم پیمان قرآن و یار مسجد و همچون پدرش ذوالثغنت (صاحب پینه‌ها) می‌نامیدند. او فقیهی بی نظیر و صاحب کتب گوناگونی بود (مدرسی، ۱۳۷۸، ص ۱۰۱).

زمینه‌ها و علل قیام

در مورد علل و زمینه‌های قیام زید، با توجه به شرایط ویژه جامعه آن روزگار، و سیاست خلفای اموی، دلایل و علل متعددی ذکر گردیده است: از فشار، ظلم و ستم امویان گرفته تا کفر، الحاد و فساد خلفای آنان و همچنین، تحقیر شیعیان و علویان از سوی ایشان، همه و همه، بخش بسیار کوچکی از دلایلی بود که می‌توانست باعث خیزش کسانی همچون زید گردد (تشید، ۱۳۸۵، ص ۵۸-۵۷).

به راستی زید از رفتار حاکمان اموی و ماموران آنان بر مسلمانان، رنج می‌برد و آزرده خاطر بود. او در خلال مسافرت‌هایی که به شام داشت، اوضاع فساد آلود خلافت را از نزدیک مشاهده کرده و سخت تحت تأثیر قرار گرفته بود و لازم دید که با قیام خونین خود، شاید بتواند این وضع اسف بار را تغییر دهد (شهیدی، ۱۳۸۹، ص ۲۵).

زید مشاهده نمود که کرامت و بزرگی وی و علویان لگدمال شده، لذا در حضور هشام گفته بود: «آنکس که به زندگی عشق بورزد دلیل خواهد شد، کنایه از اینکه ما از سر جان گذشته ایم» (قائمی، ۱۳۷۷، ص ۲۲۱). این در حالی بود که نه تنها هشام قدمی برای اصلاح مفاسد بر نداشت، بلکه خطاها و جنایاتی بر جنایات پیشینیان خود افزود و نسبت به شیعیان فشار و سخت‌گیریهای بیشتری روا داشت. مسعودی در همین ارتباط می‌نویسد: «روزگاری سخت تر از روزگار هشام بن عبدالملک نبوده است» (مسعودی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۰۸).

مورخان گرفتن انتقام خون شهیدان کربلا، امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح وضع جامعه مسلمین را از دیگر دلایل قیام زید می‌دانند (رضوی اردکانی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۸). علاوه بر موارد و زمینه‌های یاد شده، گفته شده که زید بن علی سعی نمود، با ایجاد ارتباط با احزاب و گروه‌های مختلف سیاسی - مذهبی عصر خویش، از آراء، تجربیات و آموزش‌های آنان که قبلاً تجربه کرده بودند کمک بگیرد. لذا در خروج زید، عناصر ناراضی اعم از شیعه، موالی و حتی خوارج به چشم می‌خوردند و همه به یاری او آمدند (زرین کوب، ۱۳۶۸، ص ۶۳۱).

با این وصف به نظر می‌رسد، که زید مدت زیادی مشغول طرح و نقشه ای برای نهضت خویش بود بر خلاف آنچه که طبری و برخی دیگر از مورخان اظهار داشته که: «عامل قیام زید بن علی را، تهمتی مالی می‌دانند که در حق او زده شد، یا برخورد توهین آمیز هشام با وی که او را کنیززاده خطاب کرد» (طبری، ۱۳۸۵، ج ۱۰، ص ۴۲۵۱). چنین نبود، بلکه علت اصلی قیام او فراتر از این علل جزئی و زودگذر، باید همانا، در رفتارها و سیاست‌های نابجای بلند مدت امویان جستجو کرد.

اهداف قیام

به نظر می‌رسد، با مختصر آشنایی از اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی در عصر امویان، بتوان به فلسفه قیام زید بن علی پی برد. آنچه که از شواهد تاریخی بر می‌آید، قیام زید ریشه در اوضاع نابسامان جامعه عصر اموی به ویژه دوران هشام داشت. طبری محتوای بیعت زید با مردم کوفه را چنین بیان می‌کند: «من شما را به کتاب خدای می‌خوانم و سنت پیامبر^K و نبرد با ستمگران، دفاع از محرومان و ضعیفان و تقسیم غنائم میان صاحبانش به مساوات» (طبری، ۱۳۸۵، ج ۱۰، ص ۴۲۶۷).

خود زید در جایی دیگر می‌گوید: «بخدا من از رسول خدا شرم دارم اگر امر به معروف و نهی از منکر نکرده باشم» (ابن طقطقی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۹). بنابراین قیام زید از نظر هدف با بعضی از قیام‌های دیگر فرق اساسی دارد و آن اینکه آنها پرچم قیام را با نام خود و حزب و خاندانشان زده بودند ولی ایشان بنا بر تصریح خویش و روایات اهل بیت^P هیچ گونه ادعایی به نام خویش نداشت. زید نه برای امر خلافت، بلکه به قصد دفع غاصبان از حکومت اسلامی و اشاعه مذهب شیعه در برابر دشمنان خاندان اهل بیت، یا به تعبیری دیگر، گردش حکومت سیاسی به سوی عترت بود (حکیمیان، ۱۳۶۸، ص ۵۳). زید بن علی در جریان قیامش، از تمامی فرقه‌ها کمک خواست و از این دعوت و تقاضای وی معلوم می‌شود، که یکی دیگر از اهداف او ایجاد وحدت سیاسی در جامعه اسلامی آن روز بود، لذا دیده می‌شود که برای رسیدن به این هدف، در برخی موارد از جمله مسئله خلافت، عقیده واقعی خود را پنهان، یا به روش تقیه، پناه آورد و این یک تاکتیک ارزنده ای بود (رضوی اردکانی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۸-۱۷۶).

او بارها آرزو کرد و اظهار داشت: «که ای کاش از ستاره ثریا به زمین می‌افتادم، پاره پاره می‌شدم ولی خداوند میان امت محمد^K اصلاح می‌نمود». همچنین روایت شده که روزی ابوحمزه ثمالی از علت حضورش در کوفه سوال کرد وی گفت: امر به معروف و نهی از منکر (کریمان، ۱۳۸۲، ص ۴۱).

علاوه بر همه موارد یاد شده، در بسیاری از متون شیعه و از زبان علمای این مذهب، از جمله: شیخ مفید، علامه مجلسی، مامقانی و طبرسی، ساحت زید بن علی را مبرا از هرگونه عیب و ننگ دانسته و دعوتش را الهی و جهادش را فی سبیل الله معرفی نموده‌اند (امینی، ۱۳۸۷ هـ.ق، ج ۳، ص ۷۲).

بیعت کوفیان با زید بن علی

سرانجام در اواخر دهه دوم هـ. ق.، زید بن علی، پس از یک دوره طولانی نارضایتی از بنی امیه و پس از آخرین ملاقاتش با هشام، برای انجام کاری به عراق آمد و در آنجا اقامت نمود. کوفیان به حضور او آمدند و به او گفتند: «خلافت حق تو است و توقف و مجال نباید داد که ما همه در مقام اطاعتیم» (میرخواند، ۱۳۸۵، ج ۵، ص ۲۴۷۳). شواهد نیز نشان می‌دهند که کوفه یکی از نقاط مناسب برای قیام زید باشد، زیرا کوفه پایگاه تشیع و مرکز نیروهای معتقد به اهل بیت^P بود. همچنین آشنایی کامل زید نسبت به کوفیان و بر عکس، و همچنین نامه‌های زیادی که از کوفه برای زید فرستاده شده بود، این احتمال را قوی تر می‌کرد. در برخی روایات آمده است، که خود زید، به دلایلی از جمله: اطلاع از سابقه بی وفایی کوفیان و پیمان شکنی آنان، تمایلی به رهبری جنبش کوفیان نداشت. اما وقتی با اصرار زیاد آنان مواجهه شد و تعهد دادند که حتی حاضرند صد هزار نفر برای یاری او آماده کنند، از

بازگشت به مدینه صرفه نظر و تصمیم نهایی خود را بر انجام قیام گرفت زمانی که زید از قادسیه به کوفه بازگشت، حدود دوازده، پانزده هزار، و حتی نوشته‌اند تا چهل هزار نفر با او دست بیعت دادند! (اصفهانی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۴).

از آن طرف، وقتی خبر بیعت مردم کوفه به هشام خلیفه اموی رسید، وی به والی خود در عراق و بویژه کوفه دستور اکید داد که به هر شکلی شده مردم را از اطراف زید پراکنده کنند، طبری سفارش خلیفه به والی خویش را چنین می‌نویسد: «اینان را با تهدید پراکنده کن و با تازیانه خود بگزشان و شمشیر برای آنان برهنه کن و از کثرت آنان متوحش مباش» (طبری، ۱۳۸۵، ج ۱۰، ص ۴۲۶۳). در این زمان یوسف بن عمر والی عراق و حکم بن صلت فرماندار کوفه تصمیم گرفتند، با حيله و زور قیام زید را عقیم گذارند ولی زید به اتفاق عده ای از مخالفان حکومت اموی، از عزم راسخ خود، منصرف نگردید و آماده خروج شد.

ابن خلدون می‌نویسد: «زمانی که زید در کوفه اقامت داشت، برخی از بزرگان آنجا از جمله سلمه بن کهیل او را از قیام بر حذر و بی وفایی کوفیان را به او گوشزد کردند، اما زید این توجیه آنان را نپذیرفت» (ابن خلدون، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۸۷). اما روایت طبری دقیقاً عکس این خلدون می‌باشد، وی می‌نویسد: «برخی از بزرگان کوفه از جمله: سلمه بن کهیل و نصر بن خزیمه و دیگران با زید دست بیعت دادند و سوگند یاد کردند که او را یاری کنند». بنظر می‌رسد، روایت طبری به حقیقت نزدیک تر باشد، چرا که به اظهار برخی مورخان، یکی از فرماندهان سپاه زید در جنگ با امویان، همان ابن خزیمه ای بود، که در روایت طبری آمده است و لذا نمی‌توان او را جز مخالفان جنگ، بنا به روایت ابن خلدون قلمداد کرد.

چگونگی قیام و شهادت

در مورد تاریخ شروع قیام زید بن علی، روایت شده که قرار اولیه او و مردم کوفه، اول صفر سال ۱۲۲ هـ ق بود، اما کشته شدن دو تن از یاران زید و احتمال مسدود شدن راههای ورودی کوفه، آنان را وادار کرد تا قیام را بیش از موعد مقرر یعنی ۲۳ محرم همان سال آغاز نمایند (اصفهانی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۹). شعار آنان در شب خروج «یا منصور امت» بود، و با افروختن آتش اعلان خروج کردند. از آن طرف، مردمی که در لحظات خروج به مسجد رفته بودند و از بیعت کنندگان با زید محسوب می‌شدند در محاصره نیروی اموی و شامی گرفتار شدند. ابن اثیر در همین مورد می‌نویسد: «یوسف بن عمر به حکم بن صلت نامه فرستاد و گفت: که مردم کوفه را در «مزگت مهتر» گردآورد و در آنجا بازداشت کند او نیز چنین کرد» (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۳۰۹۰). بهر حال، جنگ سختی میان طرفین به مدت دو روز در گرفت، زید به همراه پانصد رزمنده و طرف مقابل با بیش از دوازده هزار مرد جنگی با هم وارد نبرد شدند. در همین شرایط سخت بود که بسیاری از باقیمانده سپاه زید بن علی پراکنده و وی را رها کردند، زید در حق ایشان و همچنین کسانی که در مسجد گرفتار شده بودند می‌فرمود: «پناه می‌برم به خدا! مردم کجایند؟». در عین حال، زید به همراه تعداد بسیار اندک باقیمانده، شجاعانه جنگیدند تا اینکه سرانجام از سوی عباس بن سعید فرمانده سپاه شامیان، تیری بر پیشانی زید نشست و او را به شهادت رساند. وی در هنگام شهادت ۴۲ سال داشت و مدت قیام او از آغاز تا شهادت ده ماه به درازا کشید (ابن طقطقی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۹).

بررسی و نقد قیام

اینکه چه عواملی باعث شکست قیام زید بن علی گردید، دلایل و زمینه‌های متعددی می‌توان در این موضوع نقش و دخیل دانست. همچون گذشته: کنار کشیدن کوفیان، یکی از دلایل این امر بود. نیز، نقش جاسوسان و عوامل نفوذی دشمن، نیز مقابله شامیان با این قیام را آسان تر نمود، کنار کشیدن و حتی فتنه و تفرقه افکنی عباسیان، به علاوه بروز اختلاف میان یاران زید بر سر مسئله امامت (رضوی اردکانی، ۱۳۸۴، ص ۲۶۰-۲۷). در کنار این ها، ترکیب نامتجانس و ناهمگون سپاهیان زید از نظر فکری، بشدت آنها را

مستعد اختلاف و پراکندگی کرد، عدم برآورد دقیق نیرو و امکانات، در مناطقی که استعداد لازم برای خروج نداشتند، از عوامل دیگر این شکست بود (کاظمی پوران، ۱۳۸۰، ص ۲۴۵). تردید و تزلزل خود زید و در کنار آن خروج زودهنگام و از روی ناچاری، وی را از یاری بسیاری از بیعت کنندگان با او محروم و در شکست و ناکامی وی اثر گذار شد. به هر حال، گرچه قیام زید از نظر ظاهری شکست خورد و خود وی نیز به قتل رسید و به دار آویخته شد، اما کشته شدن و بویژه رفتاری که پس از مرگ با جسدش کردند، باعث جریحه دار شدن و در عین حال بیداری وجدان امت اسلامی گردید و روحیه انقلابی را در آنها زنده نمود. بویژه اینکه پس از وی، فرزندش یحیی نیز بدست امویان به شهادت رسید، و باعث خروش شیعیان خراسان شد. صدها هزار نفر نظیر زید و یحیی بوجود آمدند. به علاوه، حکومت‌های متعددی نیز از پشت جنبش‌های زیدی اخیر تاسیس شدند. قیام زید همچنین باعث اتحاد و همبستگی ایرانیان و عراقیان در حمایت از عباسیان و نابودی امویان گردید (حقیقت، ۱۳۶۳، ص ۲۰).

نظر امام در مورد قیام زید

ادله قاطعی از روایت و نصوص و اقوال علماء و دانشمندان طراز اول شیعه از قدماء تا معاصرین در دست است که به این مطلب تصریح کرده‌اند، و می‌گویند قیام زید (ع) به اذن امام صادق (ع) بوده است. امام علی بن موسی الرضا (ع) راجع به قیام زید (ع) در ضمن جوابی که به مأمون داد فرمود: حدیثی ابی موسی بن جعفر، انه سمع انه سمع اباه جعفر بن محمد بن علی (ع) یقول... لقد استشارنی فی خروجه، فقلت: یا عم ان رضیت ان تکون المقتول (المصلوب) بالکناسه، فشانک، (صدوق، بی تا، ج ۱، ص ۵۱۶). فلما ولی، قال جعفر بن محمد (ع): ویل لمن سمع واعیته و لم یجبه. امام صادق فرمود: او برای قیامش با من مشورت کرد. من به او گفتم: عموجان اگر دوست داری و راضی هستی که همان به دار آویخته کناسه باشی، پس راه تو همین است، و موقعی زید، از نزد حضرتش بیرون رفت، امام صادق فرمود: وای به حال کسی که ندای او را بشنود و بیاریش نشتابد.

مرحوم کلینی روایت می‌کند:

زید مردی دانشمند و راستگو بود و هرگز بسوی خود دعوت نکرد بلکه به پیشوایی برگزیده ای از آل محمد (ع) دعوت می‌کرد و اگر پیروز می‌شد، قطعاً به وعده خود وفا می‌کرد.

مرحوم شیخ مفید می‌فرماید:

زید پس از امام باقر (ع) در میان برادران خود از نظر دانش و فضیلت، تقوی و عبادت، سخاوت و شجاعت از همه برتر بود و به خونخواهی امام حسین (ع) با شمشیر خروج، و امر به معروف و نهی از منکر کرد. برخی از شیعیان به امامت او معتقد شده‌اند، زیرا او به فرد شایسته آل محمد (ع) دعوت می‌کرد. از این رو گروهی خیال کرده‌اند که او مردم را بسوی خود دعوت می‌کرد. در حالیکه چنین نبود، زیرا او می‌دانست که برادرش امام محمد باقر (ع) برای تصدی امور مسلمانان از همه شایسته تر است و پدرش امامت را در وصیت خود تصریح کرد و او نیز برای بعد از خود امام صادق (ع) را تعیین و اعلام فرموده است (الشامی، ۱۳۶۷، ص ۷۰).

ب) قیام یحیی بن زید

بزرگترین فرزند زید بن علی یحیی بود. وی در سال ۱۰۷ هـ ق. در مدینه منوره متولد شد. در هنگام قیام و شهادت، که در سال ۱۲۵ ق به وقوع پیوست، هجده و بنا به روایتی بیست و هشت سال سن داشت. یحیی را فردی عالم، با تقوی، اهل معرفت، شجاع و دارای شخصیتی در خور احترام معرفی کردند (قائمی، ۱۳۷۷، ص ۲۲۲). وی همان کسی بود که حامل صحیفه کامله سجاده و سلسله روایات این کتاب به او منتهی می‌شود. او نسبت به ائمه (ع) بویژه امام صادق و امامت او اعتراف و اقرار داشت، از آن سوی، امام صادق (ع) نیز او را بسیار دوست داشت و پس از شهادتش به شدت بر وی گریست (رضوی اردکانی، ۱۳۸۴، ص ۱۳-۱۲).

زمینه‌ها و مقدمات قیام

گرچه، قیام نهایی و سرنوشت ساز یحیی در جوزجان^۱ خراسان و در سال ۱۲۵ هـ ق. به وقوع پیوست. اما آغاز و مقدمات قیام وی به چند سال قبل از این زمان بر می‌گشت. گروهی از یاران زید بن علی، پس از شهادت زید، بر دوستی زید پایدار ماندند و با پسرش یحیی بیعت کردند (ابراهیم حسن، ۱۳۸۸، ص ۳۶۷). گرچه، یحیی در هنگام کشته شدن پدر هنوز جوانی کم تجربه بود. اما به عنوان قائم مقام پدرش طلوع و ظهور کرد و به علت نامساعد بودن اوضاع و شدت عمل امویان در سرزمین‌های عربی، میدان عمل خود را در ایران و خراسان قرار داد و دعوتش را از کوفه تا بلخ انتشار داد (تشید، ۱۳۸۵، ص ۱۲۱). یعقوبی نیز معتقد است که، یحیی پس از کشته شدن پدرش، از کوفه به بلخ گریخت و مدت زیادی در آن مناطق فراری بود (یعقوبی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۹۹). روایت شده که یحیی، برای تجدید عهد و پیمان با جدش امام حسین (ع) ابتدا به کربلا رفت و از آنجا به مدائن و سپس به سوی ری و بلخ رهسپار گردید.

اهداف قیام

از قرائن و شواهد تاریخی، تا حدود زیادی می‌توان به اهداف و انگیزه‌های قیام یحیی بن زید پی برد. احتمالاً، همان علل و عواملی که باعث جنبش پدرش به سال ۱۲۲ هـ ق در کوفه گردید، به نوعی در آغاز قیام فرزند او نیز موثر بود. به ویژه اینکه پایانی بسیار شبیه به هم داشتند. به هر حال، مسعودی علل قیام یحیی بن زید را، قیام بر ضد جور و ستمی می‌داند که از سوی امویان بر مردم روا می‌شد (مسعودی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۱۶).

روایت شده است، با وجود اینکه مردم شیعه‌ی آن دوران، به ویژه خراسانیان به «مهدویت» بسیار زیاد توجه و اعتقاد داشتند، ولی یحیی هیچگاه در صدد سوء استفاده از این زمینه‌ی اعتقادی مردم بر نیامد و این نشان از خلوص و پاکی قیام هم در ماهیت و هم در روش او بود.

اینطور که از برخی منابع بر می‌آید، یکی از اهداف یحیی، گرفتن انتقام خون پدرش از امویان بود و چون عراق را برای رسیدن به این هدف، بستری مناسب نیافت به سوی خراسان رفت و به یاری آنان دل بست. همچنین او بنا بر وصیت پدرش، و احساس مسئولیتی که داشت با دشمنان دین جنگ کرد (رضوی اردکانی، ۱۳۸۴، ص ۲۲۵).

فعالیت‌های یحیی در خراسان

یحیی به جهت شرایط مناسب تر خراسان، نسبت به سرزمین‌های عربی دیگر، از عراق به آنجا عزیمت کرد. یکی از شرایط مثبت آن منطقه، وجود نیروهایی با گرایشات شیعی بود. در همین راستا، در سر راه خویش به هر شهری که می‌رسید با شیعیان آنجا تماس می‌گرفت و یاری آنان را می‌طلبید. او به مدت حدود پنج سال و بنا به روایتی چهار سال، به صورت آشکار و پنهان در مناطق و شهرهای مختلف خراسان تلاش کرد (مدرسی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۷).

یحیی پس از ورود به خراسان، به مدت شش ماه در سرخس اقامت داشت و در این شهر بود که خوارج به او این پیشنهاد اتحاد علیه امویان دادند که وی نپذیرفت (اصفهانی، ۱۳۸۷، ص ۱۷۷).

به هر حال، یحیی از سرخس به بلخ رفت و در خانه حریس بن عمرو، خود را پنهان نمود، اما بر اثر فعالیت و تلاش جاسوسان اموی دستگیر و به زندان انداخته شد. وی پس از مدتی، مورد عفو ولید، خلیفه اموی قرار گرفت و به دستور او از زندان آزاد گردید.

(^۱) جوزجان یا جوزجانان، ناحیه باختری بلخ بود که بر سر راه مروالدود به بلخ قرار داشت (لسترنج، ۴۴۹: ۱۳۷۷)

یحیی پس از رهایی از زندان، با تهیه تدارکات و طرفدارانی عزم جنگ با عمرو بن زراره حاکم نیشابور کرد و در یک جنگ نابرابر، در عین حال شدید، توانست سپاه دشمن را منهدم و خود زراره را نیز به هلاکت برساند. پس از آن، به صلاحدید یارانش، فاتحانه رو به سوی هرات نهادند. نوشته‌اند در این زمان تعداد سپاهیان وی حدود هفتصد نفر بود. از آن طرف، نصر بن سیار نیز، سالم بن احوال‌مازنی را با سپاهی به ظرفیت هشت هزار نفر جهت مقابله به تعقیب یحیی فرستاد (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۳۱۲۳).

پیکار نهایی یحیی در جوزجان

جنگ نهایی و سرنوشت ساز یحیی بن زید باگماشتگان اموی در خراسان، در منطقه هرات و در نزدیکی قریه جوزجان، به وقوع پیوست و به مدت سه روز با شدت تمام ادامه یافت، تا اینکه با تیری که بر پیشانی یحیی نشست و او را به قتل رساند و بسیاری از یاران او نیز پس از او به قتل رسید (یعقوبی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۰۶). البته مسعودی معتقد است، که یحیی در اثنای جنگ در دهکده ای بنام ارغونه کشته شد و در همانجا نیز او را به خاک سپردند (مسعودی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۱۳). در هر حال، سرنوشت، همان فرجامی که برای پدر رقم زد، برای پسر نیز بوجود آورد. چرا که پس از کشته شدن یحیی، سر او را نیز بردند و جسدش را به دار آویختند (ابن خلدون، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۹۹). حتی می‌نویسند: ولید دستور سوزاندن جسد یحیی را داد، چنانکه طبری در این مورد می‌نویسد: «وقتی خبر کشته شدن یحیی به ولید بن یزید رسید به یوسف بن عمر نوشت: وقتی این نامه به تو رسید در کار گوساله عراق بنگر و آن را بسوزان و در شط بریز» (طبری، ۱۳۸۵، ج ۱۰، ص ۴۳۴۲).

بررسی و نقد قیام

یحیی بن زید گر چه به ظاهر نتوانست بر خلفا و گماشتگان اموی پیروز شود، اما با توجه به ماهیت و اهداف قیامش، که در مبارزه با رفتار حکام اموی بود، شهادت و خون او و یارانش همان پیامدهایی به دنبال آورد که وی در پی آن بود، یعنی سرنوشتی خلافت هزار ماهه بنی امیه. بدین معنا که سرکوب و کشته شدن یحیی بن زید، پایان مشکلات امویان نبود، بلکه سر آغازی شد تا مردم خراسان به حرکت و خروش در آیند و بتدریج امر خویش را آشکار کنند (حکیمیان، ۱۳۶۸، ص ۶۲). تأثیرات عمیق عاطفی نیز، یکی دیگر از پیامدهای جنبش یحیی بود. طوری که مسعودی می‌نویسد: «مردم خراسان از بس که از کشته شدن او غمگین بودند، در آن سال هر پسری در آنجا زاده شد، یحیی یا زید نامیدند و در مرگ یحیی سیاه پوشیدند و نوحه سر دادند» (مسعودی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۱۶). به هر حال قیام نافرجام یحیی، باعث آشوبی در خراسان گردید که تا زمان سرنوشتی امویان آرام نگرفت.

نظر امام در خصوص قیام یحیی بن زید

از آنجایی که یحیی در زمان پدر مانند یک سرباز، گوش به فرمان پدر بود و مانند شاگردی وفادار، امر او را اطاعت می‌کرد. بنابراین، تا زمانی که قیام زید مورد تأیید ائمه بوده، قیام یحیی نیز مورد تأیید است؛ زیرا قیام یحیی، ادامه راه پدر بنابر سفارش او بود (محرمی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۹). در مورد اجازه گرفتن یحیی از امام صادق (ع) درباره قیام خود، به نظر می‌رسد که یحیی فرصت نکرد تا از امام اجازه بگیرد؛ زیرا جو خفقانی که بعد از شهادت زید در کوفه به وجود آمده بود، طرفداران و هواداران زید نمی‌توانستند به آسانی تردد کنند، چه برسد به یحیی که متهم ردیف دوم قیام زید بن علی است. اعتراف یحیی بن زید به امامت امامان شیعه. حزن امام صادق (ع) پس از شهادت یحیی. علامه امینی می‌فرماید: «و قد بکی علیه الصادق و ترحم له فسلام الله علیه و علی روحه الطاهره»؛ امام صادق (ع) نیز بر یحیی بن زید گریه کرد و بر او رحمت فرستاد، پس سلام خدا بر او و روح پاک او باد (امینی، ۱۳۸۷ هـ.ق، ج ۲، ص ۳۲۸).

ج) قیام محمد بن عبدالله (نفس زکیه)

رهبر قیام محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن، معروف به «نفس زکیه» یعنی جان پاک در سال ۹۳ هـ ق. در مدینه منوره متولد شد و در سال ۱۴۵ هـ ق در قیام علیه منصور عباسی به قتل رسید. مدت عمر وی ۵۲ سال نوشته‌اند. کنیه اش ابو عبدالله و او را با القابی چون «نفس زکیه»، «صریح و خلص قریش» و «مقتول احجار زیت» می‌شناختند (اصفهانی، ۱۳۸۷، ص ۲۴۱). محمد بن عبدالله از رجال برجسته بنی هاشم به شمار می‌آمد. می‌نویسند، پس از آنکه عباسیان خلافت را از چنگ علویان بیرون کشیدند و بویژه در عصر منصور، محمد پیوسته در خفا و غربت بسر می‌برد و لذا محمد بن عبدالله نیز نهضت مخالفی را بر ضد او ایجاد و این اولین حرکت جدی علیه بنی عباس محسوب می‌گردید (ابن طقطقی، ۱۳۸۹، ص ۲۲۴). برخی شیعیان نیز، محمد بن عبدالله را با عنوان «مهدی» می‌شناختند و تلاش می‌کردند تا اخبار مهدی موعود را بر او تطبیق دهند (فیاض، ۱۳۹۰، ص ۱۸۰). «پدرش نیز فرزندان خود را برای خلافت تربیت کرده بود و چندی از رهبران غلات نیز برای وی تبلیغ می‌کردند».

به هر حال، محمد بن عبدالله با این سابقه و پیشینه خانوادگی، علمی و دینی در سال ۱۴۵ هـ ق. و در زمان منصور عباسی علیه خلافت، قیام کرد و مدتی خلافت عباسیان را با چالشی جدی گرفتار ساخت.

زمینه‌ها و مقدمات قیام

گرچه قیام محمد بن عبدالله بن حسن، در اول رجب سال ۱۴۵ هـ ق به وقوع پیوست، اما اختلافات و درگیری‌های پنهانی فرزندان محمد بن عبدالله بن حسن با عباسیان، ریشه در سالها، بیش از این داشت. عدم بیعت محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن با منصور موجبات نگرانی شدید وی را فراهم کرد (پیشوایی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۲-۱۲۱). منصور از این می‌ترسید که مبادا او و خلافتش نیز دچار سرنوشتی نظیر بنی امیه شوند و لذا تمام تلاش خود را انجام داد تا به آن روز دچار نشود.

منصور ابتداء تلاش کرد از در مدارا با مخالفان علوی و حسنی خویش بر آید و لذا با ارسال نامه‌هایی به محمد که مخفی شده بود، امانش داد و در ضمن خلافت را حق خود دانست، اما محمد بن عبدالله به شدت این تقاضای وی را رد نمود (طبری، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۴۸۱۳-۴۸۰۵). شیوه‌ی دیگر منصور برای مقابله و حذف حسنیان، بویژه محمد بن عبدالله، استفاده از جاسوسان در میان قبایل عرب حجاز بود، تا رفتار و کارهای ایشان را زیر نظر بگیرند و به خلیفه گزارش دهند (ابن خلدون، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۳۴۵). همچنین او از زبان شیعیان، نامه‌های به محمد بن عبدالله نوشت که در آنها اظهار اطاعت شده و شتاب در قیام درخواست شده بود. حتی به والیان خود نیز دستور داده بود تا چنین نمایند و برای به دام انداختن محمد نسبت به او اظهار اطاعت کنند، تا نهضتش را زودتر اعلام کند و منصور بتواند آن را سرکوب نماید. شاید به همین جهت، روز موعود، تعداد بیعت کنندگان با محمد بسیار کمتر از آن چیزی بود که پیش از آن قول یاریش داده بودند (شریف قریشی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۵۴-۳۵۳).

به هر حال منصور لحظه‌ای از خیال رقیب آرام نداشت و به همین جهت شاید یکی از آخرین و کارآمدترین تیرهایش برای مقابله با محمد بن عبدالله دستگیری، زندانی و شکنجه کردن بسیاری از بزرگان حسنی در مدینه و انتقال آنان به کوفه بود. تا محمد را وادار نماید از نهرانگه خویش بیرون آید تا صید منصور شود (طبری، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۴۸۰۸-۴۸۰۶). در همان ایامی که منصور تلاش‌های زیادی برای مقابله با فرزندان عبدالله حسن می‌نمود، آنان نیز بر فعالیت‌های پنهانی و سیاسی خویش افزودند، در نتیجه عده زیادی از مردم مدینه، کوفه، بصره و حتی بزرگان دینی آنان از جمله، مالک بن انس و ابو حنیفه با او بیعت نموده، یا از وی حمایت کردند (الهی زاده، ۱۳۸۵، ص ۱۵۲). مورخان نقش فتواهای مالک بن انس در شکستن بیعت مردم مدینه با منصور و یاری محمد بن عبدالله را بسیار مهم و کار ساز می‌دانند. به هر حال، فشارها از سوی منصور بر فرزندان عبدالله بن حسن آنقدر سنگین به نظر می‌رسید، تا آنجا که روز انتقال خاندان بنی الحسن از مدینه به عراق (زندان هاشمیه) پسران وی، محمد و ابراهیم

مخفیانه و محرمانه از پدرشان اجازه قیام خواستند، که عبدالله آن دو را به صبر و استقامت دعوت نمود و بنا به تعبیر ابن اثیر به ایشان چنین گفت: «اگر ابو جعفر منصور نمی‌گذارد که آزادانه زندگی کنید، نمی‌تواند بازتان دارد که مردانه بمیرید» (طبری، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۴۷۷۱).

اهداف قیام

از شواهد تاریخی چنین بر می‌آید، که دلایل و اهداف محمد بن عبدالله از قیام علیه عباسیان متعدد، متفاوت و گاهی دارای ظاهری متناقض بود. سوء استفاده عباسیان و بدست گرفتن خلافت پس از سقوط امویان، سیاست‌های ضد اسلامی منصور، دستگیری و بدرفتاری با علویان توسط وی و ادای امر به معروف و نهی از منکر می‌توانند از جمله دلایل مخالفت و جنبش محمد بن عبدالله محسوب گردند. با روی کار آمدن عباسیان، مشکلات جامعه‌ی اسلامی پا بر جا بود و به اصطلاح دردی دوا نشد. وضع عمومی اجتماعی بصورتی نا مطلوب تر و نارواتر خود نمایی کردند (طباطبایی، ۱۳۶۰، ص ۲۰). طبری نقل می‌کند که خود محمد بن عبدالله در فراز منبر مسجد مدینه در این ارتباط گفته بود: اینان [بنی عباس] حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده‌اند و کسی را که خدا بیم داده امان داده و امان خدا داده‌ی را بیم داده‌اند (طبری، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۴۷۹۴). یا در روز قیامش ۲۸ جمادی الثانی ۱۴۵ ق. در یک خطبه مهمی از مردم مدینه، طبق کتاب خدا و سنت رسول^ک و رویه اجدادش تقاضای بیعت نمود. او در همین خطبه منصور را به فرعون تشبیه کرد و وی را دشمن خدا و طغیانگر خواند (الهی زاده، ۱۳۸۵، ص ۱۳۴). طبری از زبان محمد بن خالد قسری نقل می‌کند که وی از محمد بن عبدالله شنیده بود که می‌گفت: «این دعوت حق است، به خدا، به خاطر خدا و در راه آن کوششی نیکو خواهیم کرد».

از نامه‌هایی نیز که بین منصور و محمد رد و بدل شد، می‌توان تا حدودی به افکار و اندیشه‌های نفس زکیه پی برد. او نامه‌ی خود را با کلام خدا یعنی: ط. س. م. آغاز، منصور را با فرعون مقایسه، جانشینی را حق فرزندان پیامبر (از نسل علی و فاطمه) می‌دانست و نقش سابقه و پیشتازی در ایمان را به منصور تذکر می‌داد (طبری، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۴۸۰۸-۴۸۰۶).

احتمالاً رفتارهای توهین آمیز منصور با علویان (به ویژه حسنین) یکی دیگر از محرک‌های قیام محمد بن عبدالله بود. منصور نیز همچون یزید در کربلا، غل و زنجیر بر پا و گردن علویان حسنی انداخت، آنان را شبانه از مدینه به ریزه و سپس زندان هاشمیه منتقل نمود. که بزرگانی از این خاندان، از جمله: عبدالله بن حسن، ابراهیم بن حسن و... در بین آنان بودند (مسعودی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۳۰). بسیاری از این زندانیان بر اثر شکنجه و فشارهای منصور و عمال وی از جمله رباح بن عثمان، حاکم مدینه، که فردی بسیار خشن بود، در سیاه چال‌های زندان کشته شدند (ابن طقطقی، ۱۳۸۹، ص ۲۲۱).

پیکار محمد با سپاه منصور

مورخان می‌نویسند، خروج محمد بن عبدالله که در رمضان یا رجب سال ۱۴۵ هـ ق. روی داد، پیش از آن موعده مقرر بود که با برادر خود ابراهیم قرار گذاشته بود. برخی فشار پیروانش به او، علت خروج زود هنگام وی می‌دانند (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۸ ص ۳۴۰۶). در هر صورت، احتمالاً فشار سیاست‌های منصور عباسی، نهایتاً باعث قیام زودرس محمد بن عبدالله در سال ۱۴۵ ق گردید.

روایت شده، محمد بن عبدالله شبانگاهان با یاران خویش که تعداد آنان به دویست و پنجاه نفر می‌رسید از ناحیه مذاذ مدینه خروج کردند و تکبیر گویان وارد شهر شدند و اولین اقدام آنان آزادی زندانیان از زندان مدینه بود و سپس بر بیت المال دست یافتند (طبری، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۴۷۹۲-۴۷۹۰). آنان پس از آن به محل اختفای رباح بن عثمان، حمله و تعدادی از همراهانش را دستگیر و زندانی کردند.

روایت شده، محمد بن عبدالله دائم در شب هجوم، یاران خود را به عدم کشتن مخالفان توصیه می نمود (اصفهانی، ۱۳۸۷، ص ۲۷۰). به هر حال محمد پس از تصرف دار الحکومه و ایراد خطبه معروفش در مسجد مدینه، عثمان بن محمد بن خالد بن زبیر را به فرمانداری مدینه گماشت و عبدالعزیز بن مطلب را بر ریاست دادگستری منصوب نمود (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۴۰۷). اما پس از نه روز خبر قیام محمد از مدینه به منصور عباسی رسید. منصور پس از دریافت این خبر، از یک طرف دچار ترس و نگرانی شد، و از طرفی چون به قول خودش محمد را از سوراخش در آورده بود خوشحال بود، که اولین گام نابودی او برداشته است. منصور برای سرکوبی محمد، عیسی بن موسی و حمید بن قحطبه را با تعدادی سپاه به ظرفیت چهار هزار نفر، به سوی مدینه گسیل داشت که در میان آنان تعدادی از بنی هاشم نیز بودند و از منصور روایت کرده اند که گفت: «اهمیت نمی دهم که کدام یکشان [عیسی بن موسی یا محمد بن عبدالله] دیگری را بکشد» (ابن خلدون، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۸). منصور همزمان به اعزام سپاه، نامه ای به محمد بن عبدالله نوشت و او را دعوت به تسلیم کرد، اما محمد در پاسخ، او را فرعون و مفسد خواند و بر بی اعتباری نامه و امان او، تأکید نمود (الهی زاده، ۱۳۸۵، ص ۱۶۹-۱۶۸). از آن طرف محمد نیز، برای مقابله، چاره اندیشی کرد و دستور داد تا چون صدر اسلام، در برخی از محله ها و اطراف مدینه خندق حفر نمایند. سر انجام دو سپاه در چهارده رمضان سال ۱۴۵ ق. با هم درگیر شده جنگ خونینی به مدت سه روز در گرفت (حقیقت، ۱۳۶۳، ص ۲۹). نقش لشکریان خراسانی منصور، در این جنگ بسیار موثر افتاد و شاید عامل اصلی پیروزی وی بر محمد بود. سرانجام و در بحبویه نبرد بود، که بسیاری از یاران محمد از اطراف او پراکنده شدند و یاران او به حداقل ممکن، بنا به روایتی سیصد نفر رسیدند، اما خود او به با تمام توان جنگید و سرانجام نیز در احجاز الزیت مدینه به قتل رسید. و با قتل او نخستین قیام علویان در زمان عباسیان در خون نشست و ناکام ماند. از زمانی که محمد خروج نمود، تا روزی که به قتل رسید در مجموع بیش از دو ماه و نیم طول کشید (علیدوست خراسانی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۶).

بررسی و نقد قیام

اگر بخواهیم از یک نگاه مقایسه ای به روند عملکرد محمد بن عبدالله و منصور عباسی، کارنامه سیاسی- نظامی آنان در این برخورد و پیکار تحلیل و بررسی نماییم، به نظر می رسد که در مجموع شیوه و سیاست منصور از خطا و اشتباهات کمتری نسبت به محمد برخوردار بود. وی بسیار ظریفانه و با تدبیر با مشکل پیش آمده تعامل و برخورد نمود، که در ادامه به آن اشاره خواهد شد. اما محمد بن عبدالله خواسته یا ناخواسته، گرفتار چالش هایی شد که نتوانست به شکل مطلوب و دلخواه از آنان بیرون آید. در عین حال هیچ از آن حقی که احساس می کرد، مربوط به خاندان علوی است و عباسیان زیرکانه آن را ربهوداند کوتاه نیامد. گفته می شود، خروج زود هنگام محمد بن عبدالله اولین قدم ناکامی وی محسوب می شد و این همان چیزی بود که منصور ماهها و شاید سالها برای آن نقشه و برنامه داشت، این نیز نبود مگر با فشار و تحریک اصحاب و یارانش (ابن خلدون، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۳۴۹). همین موضوع باعث شد تا منصور بتواند به راحتی به طور جداگانه و در دو زمان متفاوت قیام دو برادر را دفع و سرکوب نماید. زمانی که چنین اتفاقی افتاد گفت: «اگر این خبر راست باشد، به خدا که او را کشته ام!» (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۴۰۹). منصور دشمن قوی و خطرناکی بود، کوچک شمردن آن از سوی محمد و عدم برآورد درست از سپاه وی، تقسیم سپاه و امکانات محمد بین شهرهای مکه، مدینه، شام و یمن، گزینش شیوه قلعه نشینی و صدور مجوز خروج برای مردم مدینه، خیانت و فرصت طلبی و سستی برخی از قبایل و همراهان محمد در بحبویه جنگ از دیگر نقاط ضعف اردوگاه محمد بن عبدالله بود و در ناکامی او بسیار موثر افتاد.

همچنین ارسال نامه برای محمد و دعوت او به تسلیم، توزیع پول بین سپاهیان خویش، محاصره کوفه شیعه نشین، فرستادن ریاح بن عثمان به ولایت مدینه و دادن اختیارات زیاد به وی، تشویق مصنوعی و دروغین محمد به قیام به طور غیر مستقیم، انتخاب عیسی بن موسی به عنوان فرمانده سپاه خویش که به دلایلی در صدد حذف فیزیکی وی از جمله روش‌های حساب شده منصور در برابر محمد بن عبدالله بود (یعقوبی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۶۶).

البته که محمد و سپاهش دارای امتیازاتی هم بودند، حمایت اولیه‌ی بسیاری از اهالی مدینه، مکه، بصره و همچنین فقهایی بزرگ عراق از محمد بن عبدالله، استفاده و تمسک او به شعارهای صدر اسلام در جنگ، حضور چندین تن از اولاد حسین بن علی (ع) در هنگام خروج وی از جمله حسین بن زید و عبدالله بن جعفر، پافشاری خود او بر حقی که احساس می‌کرد غصب شده، بخشی از آن امتیازات بود (مدرسی، ۱۳۷۸، ص ۱۵۸). در هر حال جنبش محمد با وجود همه نقایص و ایراداتی که احتمالاً بر آن وارد است، همین که در برابر حکام غاصب قدرت «نه» گفتن را داشت و امت را تحریک به ایستادگی در برابر انحرافات نمود از اهمیت برخوردار است. به علاوه، به نظر می‌رسد که، مخالفت و مقابله فرزندان عبدالله بن حسن با عباسیان، بیشتر یک نوع مقابله‌ی دفاعی بود و دفاع نیز از جنس مقدس‌ترین ارزش هاست، بویژه اگر دفاع جنبه‌ی انسانی داشته باشد، از مقدس‌ترین هاست و لذا شاید بتوان گفت که دفاع محمد بن عبدالله تا حدودی از این نوع مقوله دفاع‌ها محسوب می‌گردد.

نظر امام صادق (ع) در خصوص قیام نفس زکیه

موضع امام صادق (ع) در برابر قیام نفس زکیه به عنوان مدعی مهدی آل محمد (ع) از همان روز اول مخالفت بود؛ زیرا عبدالله محض یعنی پدر نفس زکیه معتقد شده بود که فرزندش مهدی آل محمد (ع) است و سکوت امام می‌توانست نوعی صحه گذاردن بر ادعای آنها باشد. به همین دلیل امام صادق (ع) با این قیام مخالف بود؛ چنان که می‌بینیم امام با قیام نفس زکیه به عنوان قیامی ضد ستمگری (نه به عنوان قیام مهدی آل محمد (ع) موافق بوده است و هر چند آن حضرت این انقلاب را مورد پشتیبانی قرار نداد، ولی در عین حال اقدامی نیز علیه آن به عمل نیاورد و این ثابت می‌کند که حضرت با قیام تحت عنوان مبارزه با ظلم و امر به معروف و نهی از منکر موافق بوده است.

د) قیام ابراهیم بن عبدالله (قتیل باخمی)

ابراهیم بن عبدالله حسنی پدرش عبدالله محض، نوه امام حسن مجتبی (ع) و برادرش محمد نفس زکیه، او از بزرگان بنی هاشم در زمان حکومت بنی عباس بود. که بعد از قیام برادرش در مدینه، در بصره دست به قیام زد. وی در سال ۹۷ هـ - ق. در مدینه متولد شد. کنیه اش ابوالحسن و دوران زندگی او ۴۸ سال طول کشید. وی مانند برادرش محمد، عالم، زاهد، شجاع و با استقامت بود (اصفهانی، ۱۳۸۷، ص ۳۱۴). ابراهیم مانند برادرش محمد، مدتها در خفا از شهری به شهری رفت و در تشریح مظالم عباسیان بیشترین بهره را برد. حیطة و میدان فعالیت ابراهیم مناطق و شهرهای مختلفی چون: موصل، انبار، مداین، واسط، بصره و یمن بوده است. در همان حال جاسوسان عباسی لحظه‌ای از تعقیب او دست برنداشتند (کاظمی پوران، ۱۳۸۰، ص ۱۳۲). گزارش شده که ابراهیم بن عبدالله در طول پنج سال، در هیچ سرزمینی آرام نگرفت و منصور در پی او به این شهر و آن شهر روان بود (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۴۴۳). طبری نیز می‌نویسد: «ابو جعفر منصور در جستجوی وی (ابراهیم) نهایت تلاش کرد، اما کار ابراهیم از او نهان ماند» (طبری، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۴۸۸۰).

زمینه‌ها و مقدمات قیام

دومین قیامی که در عصر منصور عباسی از سوی علویان (حسنیان) به وقوع پیوست، خروج ابراهیم بن عبدالله بن حسن، در رمضان سال ۱۴۵ هـ. ق. و در بصره بود. قیام ابراهیم در واقع امتداد حرکت کلی سادات حسنی بویژه برادرش محمد بن عبدالله بود. چون محمد در مدینه خروج کرد، به ابراهیم نیز پیغام داد که از نهانگاه بیرون آید و کار خود را آشکار کند. ابراهیم بن عبدالله (ظاهراً با کمی تاخیر) در اول رمضان سال ۱۴۵ هـ. ق. به بصره رسید و بلافاصله قیام خویش را شروع کرد. برخی را عقیده بر این است که، قیام ابراهیم نسبت به محمد با حدود دو ماه تاخیر آغاز شد و علت آنرا نیز مرضی و کسالت ابراهیم می‌دانند. بهر حال با خروج ابراهیم تعدادی از مردم و بزرگان بصره از جمله ابو حنیفه به وی پیوسته یا از قیام وی حمایت نمودند و بر این تعداد، روز به روز اضافه می‌شد (خضری، ۱۳۸۸، ص ۳۸).

ابراهیم و یارانش، پس از خروج در بصره، به سوی کاخ فرمانداری رفته و سفیان بن معاویه عامل آن جا را به همراه تعدادی از فرمانده وی را گرفته و به زندان انداختند (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۴۴۶). اما عقیده طبری در این زمینه کمی متفاوت از ابن اثیر است، وی می‌نویسد: «زمانی که ابراهیم در بصره دست به قیام زد، سفیان بن معاویه با ابراهیم بن عبدالله درباره کارش همدل بود و برای یار خویش نیکخواهی نمی‌کرد» (طبری، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۴۸۹۳).

در هر حال، فاتحان پس از تسلط بر کاخ حکومتی، زندان بصره را نیز گشودند و زندانیان را آزاد ساختند، آنگاه بر بیت المال دست یافتند و مبالغی که تا دو میلیون درهم نوشته‌اند را به چنگ آوردند (شهیدی، ۱۳۸۸، ص ۲۸۵). ابراهیم پس از تسلط بر بصره، نمایندگانی را نیز به دیگر شهرها از جمله اهواز، فارس و واسط فرستاد و عده ای زیاد از اهالی آن مناطق نیز با وی بیعت کردند و همچنان کار او بالا می‌گرفت (مسعودی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۳۰۰).

اهداف قیام

قیام ابراهیم بن عبدالله، هر چند قیام مستقلی بود، اما در حقیقت حرکت و خروج وی در امتداد حرکت کلی سادات حسنی و برادرش محمد، محسوب می‌شد. بویژه آنکه قیام هر دو برادر، در یک سال و با یک بهانه شروع و انجام گردید. لذا به نظر می‌رسد، آن دو دارای اهداف مشترکی نیز بوده باشند. پس می‌توان همان اهداف محمد را در قیام ابراهیم نیز جستجو کرد.

به روایت طبری، در گفت و گوی غیر مستقیمی که بین ابراهیم بن عبدالله و نصر بن اسحاق صورت گرفت و سخن از دشمنی و ناسازگاری پیشینیان رفته بود، ابراهیم به نصر اظهار داشت که: «روش و طرق نیاکان را بگذار، این کار دین است و من تو را به سوی حق می‌خوانم» (طبری، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۴۸۸۵) یا از سخنان خود ابراهیم در بالای منبر است که تمام خیر و خوبی‌های مردم را نزد خدا می‌جوید و آن را در سه چیز (گفتار همراه با ذکر حق، سکوت همراه با تفکر و نگاه همراه با عبرت و پند) خلاصه می‌کند (اصفهانی، ۱۳۸۷، ص ۳۲۲). نگاهی به یاران ابراهیم در بصره نیز که تعداد زیادی از آنان را مستضعفان و طبقات فقیر و محروم جامعه، تشکیل می‌دادند، می‌توان به اهداف او از این طریق نیز تا حدی پی برد (طوقوش، ۱۳۸۷، ص ۵۱).

یعقوبی از زبان حسن بن زید، روایت کرده که وی نزد منصور عباسی خطاب به وی چنین گفت که: «ای امیر مومنان به خدا قسم او را کشتی، در حالی که بسیار روزه دار و شب زنده دار بود» (یعقوبی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۷۲). همه‌ی این مستندات و شواهد تاریخی مبین یک هدف بلند و در همان راستای هدف کلی همه قیام کنندگان علوی، یعنی امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با حکومت ظلم احقاق حق مظلوم بود.

پیکار نهایی با سپاه منصور

روایت شده، هنوز چندی روزی از پیروزی‌های ابراهیم در بصره نگذشته بود که خبر شکست و کشته شدن برادرش محمد به او رسید و او را بسیار نگران و غمگین نمود، لذا سپاه خود را جهت جنگ با منصور آماده عزیمت به کوفه کرد. سپاهی ده هزار نفری، که بسیار نیز نامتجانس، از زیدیان گرفته تا معتزلیان، شیعیان و عده ای مزدور که خیلی از آنان بدون ساز و برگ کافی بودند (مسعودی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۳۰۱-۳۰۰).

منصور از این تصمیم ابراهیم فوق العاده نگران شد، بویژه اینکه وی در این زمان بیش از ششصد نفر سپاهی زیر فرمان نداشت - چرا که بقیه در حال ماموریت بودند - ولی به سرعت به کمک دو تن از فرماندهان خود، عیسی بن موسی و مسلم بن قتیبه توانست سپاهی انبوه فراهم و آماده مقابله با سپاه ابراهیم بن عبدالله شود (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۴۵۰-۳۴۴۸). سرانجام دو سپاه در محلی نزدیک کوفه بنام باخمی با هم تلاقی کردند و جنگی بسیار سخت بین طرفین در گرفت که در اوایل جنگ پیروزی با سپاه ابراهیم بود اما استقامت و پایداری عیسی بن موسی و پیوستن نیروهای کمکی محمد و جعفر بن سلیمان به سپاه عیسی، بهم خوردن آرایش سپاه ابراهیم و بویژه کشته شدن وی در بحبویه جنگ، همه چیز را عوض نمود و سپاه شکست خورده منصور عباسی را احیاء و بالاخره آنان را غالب نهایی نبرد با خمی کرد (یعقوبی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۷). بنا به روایت طبری، ابراهیم بن عبدالله، در سال صدو چهل و پنجم هجری که کشته شد چهل و هشت سال سن داشت و از ابتدای قیام تا وقتی که به قتل رسید، ۸۵ روز طول کشید (طبری، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۴۹۱۱).

بررسی و نقد قیام

به گواهی تاریخ، قیام ابراهیم بن عبدالله یکی از گسترده ترین حرکتهای دوران منصور عباسی بود. تسلط وی بر بصره و مناطق وسیع و ثروتمند دیگر آن روز، حمایت و صدور فتوی از سوی فقها و بزرگان در حمایت از قیام ابراهیم، پشتیبانی عدهی کثیری از مردم شهرها و صحرائشینان از وی که عدد آنان را تا به صد هزار نوشته‌اند، از بسترها و زمینه‌های مثبت و قابل توجه قیام ابراهیم بود (طوقوش، ۱۳۸۷، ص ۵۱).

در عین حال قیام ابراهیم نیز سرانجامی بهتر از قیام برادرش محمد نداشت و به همان سرنوشت و ناکامی دچار شد. ریشه‌ها و علل این ناکامی چه بود و چرا ابراهیم نتوانست از آن همه شرایط بالقوه، استفاده مطلوب ببرد؟ باید به چند نکته کلیدی توجه نمود: بیشتر کسانی که به حمایت از ابراهیم آمده بودند، حمایتشان احساسی و عاطفی و با در نظر گرفتن منافع شخصی بود (الهی زاده، ۱۳۸۵، ص ۱۹۲). همچنین وجود اختلافات عمیق بر سر نحوه جنگیدن با سپاه منصور میان سپاه ابراهیم، نیز چون محمد از خویش سیاست و تدبیری شایسته و به موقع از خود نشان نداد و در حمله به کوفه تعلل کرد تا منصور آماده شد و فرصت را باز یافت (بروکلمان، ۱۳۴۶، ص ۱۵۱). خروج اولیه ابراهیم سریع، در عین حال بدون هماهنگی کامل با سایر مناطق دور دست مانند: مصر، خراسان، و غیره بود. اعتماد و خوش بینی بیش از حد ابراهیم نسبت به مردم مدینه که او را در هجوم به کوفه تنها نخواهند گذاشت، اما چون به کوفه رسید از یاری اهل مدینه خبری نبود (یعقوبی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۶۹). نفوذ جاسوسان خلافت عباسی در قلب صفوف یاران ابراهیم، یکی دیگر از علل ناکامی او محسوب می‌شود (مدرسی، ۱۳۷۸، ص ۱۵۸). به هر حال، با شکست محمد و ابراهیم شدت عمل عباسیان در حق علویان و ائمه β به شدت افزایش یافت و لذا حکام را بیشتر، از دشمنان علوی و اهل بیت انتخاب می‌کردند، تا بر آنان سخت بگیرند.

موضع امام در خصوص قیام باخمی

در مورد ابراهیم نیز از زبان حضرت علی \wp نقل شده است که ایشان فرمودند:

«بِاخْمَرِي يَقْتُلُ بَعْدَ أَنْ يَظْهَرَ وَيَقْهَرُ بَعْدَ أَنْ يَقْهَرَ» (قمی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۲۴). یعنی و آن کشته ای که در منطقه باخمرا (منطقه ای بین کوفه و بصره) کشته می شود، بعد از آنکه قیام می کند و پیروز می شود و لکن بعد ابر او غلبه می شود. این روایت هم فقط پیشگویی امام علی (ع) را ثابت می کند و بس.

۳. حدیثی از علی بن عمر، فرزند امام سجاد (ع) وجود دارد که از امام صادق (ع) چنین نقل کرده است:

روزی که منصور، امام (ع) را به ربه نزد خویش فراخواند، من همراه ایشان بودم. وی به نزد منصور رفت و من به انتظار بازگشت او ایستادم. هنگامی که بازگشت، دیدم اشک از چشمانش جاری است، و به من گفت: ای علی، چه ها دیدم از این ناپاکزاده، و به خدا امضا نخواهم کرد. سپس فرمود: خداوند دو فرزند «هند» یعنی محمد و ابراهیم را رحمت کند که آن دو مردان بردار و بزرگواری بودند و به خدا آن دو رفتند و آلوده نشدند (اصفهانی، ۱۳۸۷، ص ۲۵۹-۲۵۸).

با دقت در روایت می توان گفت: امام شخصیت خود آن را تعریف و تمجید کرده که فرد خوب و شایسته ای بود، و اصلاً سخنی از اصل قیام آن به میان نیاورده است. به عبارت دیگر، امام صادق (ع) قیام آن را به صورت مطلق، یعنی هر دو سوی مسئله، هم شخصیت ابراهیم و هم قیام آن را تأیید نکرده است.

نتیجه گیری

در آخرین سال های خلافت امویان و نیمه ی نخست حکومت عباسیان، جامعه ی اسلامی و خلافت، شاهد بروز و ظهور قیام و جنبش های متعدد کوچک و بزرگی از سوی علویان بود. حرکت هایی که با قیام های زید بن علی (ع) در سال ۱۲۲ هـ ق. آغاز و به صورت زنجیره ای از قیام ها، تا ده ها سال بعد همچنان ادامه یافت. وقوع چنین قیام هایی همزمان و مصادف با دوران امامت امام جعفر صادق (ع) بود. مواضع و رویکرد امام صادق (ع) در ارتباط با این حرکت های مسلحانه چگونه بود و آیا قیام های مذکور در این مقطع از تاریخ اسلام، مورد تأیید ایشان بودند یا خیر. تا آنجا که اخبار و روایات، گواهی می دهند، سیره ی نظری و عملی ائمه (ع) از اولین آن بزرگواران یعنی امیرالمؤمنین (ع) تا آخرین ذخیره ی ایشان حضرت مهدی (عج)، همه و همه در یک راستا و مسیری واحد قرار داشته و دارند. آن هم مخالفت با همه ی اشکال ظلم و ستم جباران و حکام ظالم و رضایت کلی از همه ی قیام های ظلم ستیز، صرف نظر از نقاط ضعفی که آن حرکت ها ممکن بود داشته باشند. روشن و مسلم بود، که هیچ کدام از رهبران قیام های علوی و همچنین کسانی که در این قیام ها شرکت داشتند، معصوم و مصون از خطا نبودند و بی شک لغزش هایی نیز از لحاظ نظری و عملی داشتند، ولی این باعث نمی شود که انگیزه های اصولی و ظلم ستیزانه ی قیام کنندگان یاد شده، مورد بی مهری و بی اعتنائی ائمه اطهار (ع) که خود، مظهر مبارزه و شجاعت و عدالت خواهی بودند، قرار گرفته باشد.

منابع و مأخذ

- (۱) ابراهیم حسن، حسن، (۱۳۸۸)، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بدرقه جاویدان.
- (۲) ابن اثیر، عز الدین علی، (۱۳۷۴)، *الکامل*، ترجمه محمد حسین روحانی، تهران: اساطیر.
- (۳) ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۸۳)، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مطالعات فرهنگی.
- (۴) ابن طقطقی، محمد بن علی، (۱۳۸۹)، *تاریخ الفخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- (۵) اصفهانی، ابوالفرج، (۱۳۷۸)، *مقاتل الطالبیین*، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، تهران: فرهنگ اسلامی.

- ۶) الهی زاده، محمدحسن، (۱۳۸۵)، *جنبش حسینیان*، قم: شیعه شناسی.
- ۷) امینی، عبدالحسین، (۱۳۸۷هـ.ق.)، *الغدیر فی الكتاب والسنة والادب*، بیروت: دارالکتب العربی.
- ۸) بروکلیمان، کارل، (۱۳۴۶)، *تاریخ ملل و دول اسلامی*، ترجمه هادی جزایری، تهران: کتاب.
- ۹) پیشوایی، مهدی، (۱۳۹۰)، *سیره‌ی پیشوایان*، قم: امام صادق (ع).
- ۱۰) تشدید، علی اکبر، (۱۳۸۵)، *قیام سادات علوی*، تهران: دارالکتب اسلامی.
- ۱۱) جعفریان، رسول، (۱۳۷۱)، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه*، قم: انصاریان.
- ۱۲) حقیقت، عبدالرفیع، (۱۳۶۳)، *جنبش زیدیه در ایران*، تهران: فلسفه.
- ۱۳) حکیمیان، ابوالفتح، (۱۳۶۸)، *علویان طبرستان*، تهران: الهام.
- ۱۴) رضوی اردکانی، ابو فاضل، (۱۳۸۴)، *شخصیت و قیام زید بن علی*، قم: اسلامی.
- ۱۵) زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۸)، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: امیر کبیر.
- ۱۶) الشامی، فضیلت، (۱۳۶۷)، *تاریخ زیدیه در قرن دوم و سوم هجری قمری*، شیراز: سازمان چاپ مرکز، نشر دانشگاهی شیراز.
- ۱۷) شجاع شفیعی، محمد مهدی، (۱۳۷۷)، *تاریخ هزار ساله اسلام در نواحی شمالی ایران*، تهران: اشاره.
- ۱۸) شریف القرشی، باقر، (۱۳۸۶)، *تحلیلی از زندگانی امام موسی کاظم (ع)*، ترجمه محمدرضا عطایی، قم: کنگره جهانی حضرت (ع).
رضا.
- ۱۹) شهیدی، جعفر، (۱۳۸۸)، *تاریخ تحلیلی اسلام*، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۰) _____ (۱۳۸۹)، *زندگانی امام صادق جعفر بن محمد*، تهران: فرهنگ اسلامی.
- ۲۱) صدوق، محمد بن علی بن بابویه، (بی تا)، *عیون اخبار الرضا*، ترجمه حمیدرضا مستفید و علی اکبر غفاری، قم: علمی فرهنگی.
- ۲۲) طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۶۰)، *ظهور شیعه*، بی جا: فقیه.
- ۲۳) طبری، محمد بن جریر، (۱۳۸۵)، *تاریخ الرسل والملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- ۲۴) طقوش، محمد سهیل، (۱۳۸۷)، *دولت عباسیان*، ترجمه حجت الله جودکی، قم: حوزه و دانشگاه.
- ۲۵) علیدوست خراسانی، نورالله، (۱۳۸۷)، *پرتوی از زندگانی امام صادق (ع)*، تهران: فرهنگ اسلامی.
- ۲۶) قائمی، علی، (۱۳۷۷)، *در مکتب احیاگر تشیع حضرت امام جعفر (ع)*، قم: امیری.
- ۲۷) قمی، عباس، (۱۳۸۳)، *منتهی آلامال*، تهران: بوستان توحید.
- ۲۸) کاظمی پوران، محمد، (۱۳۸۰)، *قیام‌های شیعه در عصر عباسی*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۹) کریمان، حسین، (۱۳۸۲)، *سیره و قیام زید بن علی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۰) محرمی، غلامحسین، (۱۳۸۶)، *تاریخ تشیع از آغاز تا پایان غیبت صغری*، قم: هاجر.
- ۳۱) مدرس، محمد تقی، (۱۳۷۸)، *امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی*، ترجمه حمید رضا آذیر، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۳۲) مسعودی، علی بن حسین، (۱۳۷۸)، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۳) میرخواند، محمد، (۱۳۷۵)، *روضه الصفا*، ترجمه جمشید کیان فر، تهران: اساطیر.
- ۳۴) یعقوبی، احمد بن محمد، (۱۳۷۴)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.